

## واکنش های غیرسیاسی نسبت به بحرانهای اجتماعی: (بنیادهای یک فرضیه)

حسن رفیعی \* سعید مدنی قهفرخی \*\*

بحران اجتماعی شرایطی است مولد احساس منفی از حال، ارزیابی منفی از آینده، و احساس ناممکن بودن راه حل های عادی. این شرایط می تواند منجر به احساس ناکامی شود که مطابق نظریه یادگیری اجتماعی بندورا انواع واکنش ها را در افراد سبب می شود. به نظر می رسد واکنش به بحران اجتماعی صورت های گوناگونی از سیاسی (شورش، انقلاب و اصلاح طلبی) و غیرسیاسی (فعالیت مدنی، انحراف اجتماعی و اختلال روانی) داشته باشد. این واکنش ها از جهتی دیگر قابل تقسیم به دو نوع خشونت بار و مسالمت آمیزند و واکنش های غیرسیاسی را نیز به دو دسته معطوف به بیرون و درون می توان تقسیم کرد. اگر همه این پدیده ها را بتوان واکنش به بحران اجتماعی دانست، شاید اولاً رابطه ای تعادلی نیز میان انواع واکنش های مزبور برقرار باشد و ثانیاً با وقوع واکنش های کم هزینه تر بتوان انتظار پدید آمدن واکنش های پرهزینه تر در صورت تداوم بحران را هم داشت. وضعیت ایران معاصر از جهت اعتیاد، خودکشی، ضرب و جرح، قتل و اختلالات روانی ترسیم و آینده کشور برپایه فرضیه و به فرض صحت آن پیش بینی شده است. رابطه بحران اجتماعی، ناکامی، و برخی انواع واکنش های یاد شده، بیشتر در برخی تحقیقات تأیید شده است، ولی این رابطه در مورد سایر واکنش ها و نیز اجزای دیگر فرضیه نیازمند مطالعه بیشتر است.

کلیدواژه ها: انحراف اجتماعی، اختلال روانی، بحران اجتماعی، واکنش سیاسی،

واکنش غیرسیاسی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۳/۲/۲۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۴/۲/۱۴

\* روانپزشک، عضو هیات علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی  
\*\* کارشناس ارشد روانشناسی، عضو گروه پژوهشی رفاه اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی

## مقدمه

در حالی که بحث درباره «بحران اجتماعی» در علوم سیاسی از بسط و قبض قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است، در حوزه علوم اجتماعی و نیز علوم رفتاری هنوز مطالعاتی که به بررسی، توصیف و اثبات رابطه بین مشکلات اجتماعی و غیرسیاسی با بحران‌ها پرداخته باشد، از حجم قابل توجهی برخوردار نیستند. به عبارت دیگر گفتمان اصلی در مورد بحران‌های اجتماعی معطوف به علل و نتایج یا آثار سیاسی این نوع و سطح از پدیده‌ها است. لذا ارائه چارچوب نظری روشنی از واکنش‌های غیرسیاسی به بحران‌های اجتماعی بسیار دشوار می‌نماید. به هر حال رویکرد اصلی این مقاله به «بحران» متأثر از مفهوم تعارض است. تعارضات اجتماعی قدمتی معادل سرنوشت انسان دارند و به همین دلیل بحران نیز پدیده‌ای موکول به مقطع یا برشی خاص از زمان نیست. اینکه شرایط موجود ایران و وضعیت مشکلات اجتماعی را بتوان در چارچوب بحث بحران توضیح داد، قضاوتی است که در پایان مقاله باید انجام شود، اما در هر حال تلاش نویسندگان آن بوده که با ارائه تبیین مشخصی از بحران، مدلی فرضی برای توضیح واکنش‌های غیرسیاسی درقبال آن طراحی کنند؛ مدلی که البته باید به محک آزمون‌های بعدی و نقد صاحب‌نظران گذاشته شود تا پس از اصلاح، شکل نهایی خود را بیابد.

## (۱) تعاریف

### ۱-۱) انحراف، آسیب، و مشکل اجتماعی

مفاهیمی چون جرم، انحراف (Social Deviance)، آسیب اجتماعی (Social Pathology) و مسئله یا مشکل اجتماعی (Social problem)، هر یک سطوح متفاوتی از بروز بی‌نظمی و نابسامانی اجتماعی را توضیح می‌دهند (جمیز و ویلیام، ۱۹۹۲).

به اعتقاد رابرت مرتون (کولن و کرسی، ۱۹۹۳) مشکل اجتماعی عبارت است از «تفاوت فاحش میان آرمان‌های جامعه و وضع موجود آن» (رفیعی، ۱۳۷۹)، بر اساس این تعریف

برای شناخت مشکلات ابتدا باید آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه را شناخت و سپس موارد مغایر با آن را، مشکل اجتماعی قلمداد کرد. کاربرد این تعریف در جامعه ایران کمی دشوار به نظر می‌رسد، زیرا از یک سو اتفاق نظر کاملی در مورد ارزش‌های اجتماعی وجود ندارد و حتی از اسناد معتبری مثل قانون اساسی (که در واقع باید به نوعی توضیح دهنده ارزش‌های اجتماعی باشد) هم تفاسیر و تعبیر کاملاً متفاوتی ارائه می‌شود. از این گذشته شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد پس از گذشت تقریباً یک نسل از تدوین این قانون اکنون نسل جوان تمایل دارد ارزش‌های متفاوت و گاه متضادی را جایگزین ارزش‌های مندرج در قانون اساسی کند (محسنی، ۱۳۷۹).

از سوی دیگر جامعه ایران به عنوان یک جامعه در حال گذار، دائماً دستخوش بحران هویت و در نتیجه مواجه با تعارض‌ها و تضادهای ارزشی است، از این‌رو ارزش‌های اجتماعی آن کم و بیش فاقد ثبات، پایداری و گاه حتی در معرض تزلزل و تکان‌های جدی است. بنابراین به کاربردن تعریف «مرتون» از مشکل اجتماعی به سادگی میسر نخواهد بود. در نظرات «دورکهایم» از جرایم و به خصوص خودکشی؛ آسیب اجتماعی پیش از آن‌که امری مربوط به انحرافات افراد تلقی شود، براساس شرایط بهنجار و نابهنجار اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد. «دورکهایم» معتقد است این برآورد از عینیت لازم برخوردار بوده و شامل قضاوت‌های اخلاقی نمی‌شود. (آبراکرامبی، نیکلاس و دیگران. ۱۳۷۰)

تا اینجا به نظر می‌رسد قابل قبول‌ترین تعریف از مشکل اجتماعی؛ وضعیتی است که به اعتقاد شمار قابل توجهی از افراد جامعه، کیفیت زندگی آن‌ها را مختل کرده و مهم‌ترین ارزش‌های مورد توافق آن‌ها را به خطر می‌اندازد، پس برای رفع آن باید کاری کرد. گاه، اختلاف نظرهایی در مورد تفکیک مشکلات فردی از مشکلات اجتماعی ملاحظه می‌شود. به عبارت دیگر در مورد انتساب برخی اختلالات فردی که به صورت همه‌گیر (اپیدمی) در جوامع شیوع پیدا می‌کند، به عنوان مشکلات اجتماعی اختلاف نظر ملاحظه شده است. سی رایت میلز در این زمینه می‌نویسد: مشکل فردی آن است که در درون فرد و در روابط بلافصل او با دیگران پیدا می‌شود و فرد شخصاً و مستقیماً با آن درگیر است. نمونه

مشکلات فردی، بحران‌هایی است که افراد در روابط صمیمانه و نزدیک خود پیدا می‌کنند. در حالی که مشکل اجتماعی، ضمن اینکه بر جمعیت زیادی اثر منفی دارد، در نهادهای اجتماعی هم ریشه دوانده، ثبات نهادهای اجتماعی را مختل می‌کند. به عبارت دیگر مشکل اجتماعی علل یا عواقبی فراتر از فرد و محیط بلافصل او دارد. (Scarpiti، ER.1992)

به این ترتیب چهار معیار مهم برای آن‌که پدیده‌ای را در شمار مشکلات اجتماعی قرار دهیم، مطرح می‌شود (رفیعی، ۱۳۷۹):

- ۱) تعریف گروهی و نظر شمار قابل توجهی از افراد جامعه.
  - ۲) اثر منفی بر کیفیت زندگی و یا مهم‌ترین ارزش‌های مورد توافق جامعه.
  - ۳) وجود علل یا عواقب اجتماعی.
  - ۴) لزوم اصلاح سیاست‌های اجتماعی برای حل آن.
- به نظر می‌رسد این چهار ویژگی، برداشتی تلفیقی از نظریات مربوط به مشکلات اجتماعی باشد که آن را در بخش بعدی این بررسی مورد بحث قرار خواهیم داد. این چهار ویژگی عمدتاً بر نشانه‌ها و آثار بروز و ظهور آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی - و نه علل و عوامل موجد آن - تأکید می‌کند؛ ضمن آن‌که ویژگی چهارم با اشاره به لزوم اصلاح سیاست‌های اجتماعی برای حل مشکل، مشخصاً به عوامل ساختاری پدید آورنده مسایل اجتماعی نیز اشاره کرده است. بر اساس مطالعات انجام شده، چند ویژگی مهم در بررسی مشکلات و آسیب‌های اجتماعی باید مورد نظر قرار گیرند:

الف) مشکل یا آسیب اجتماعی نتیجه غیرمستقیم و غیرمنتظره برخی الگوهای رفتاری است که زمانی قابل قبول بوده‌اند.

- ب) هر ساختار اجتماعی و فرهنگی می‌تواند اکثر افراد را به تبعیت و برخی را به سرپیچی وا دارد، لذا همه ساختارهای اجتماعی می‌توانند موجب مشکلات اجتماعی شوند.
- ج) هر جامعه از اقشار مختلفی تشکیل شده که اعضای آن، درآمد، تحصیلات و شغل نسبتاً مشابهی دارند. درک و تفسیر هر لایه اجتماعی از مشکلات، با لایه دیگر تفاوت دارد.
- د) راه حل هر لایه اجتماعی برای مشکلات نیز متفاوت از راه حل لایه‌های دیگر و

متناسب با ارزش ها و منابع آن لایه است. لذا رسیدن به توافقی برای حل مشکلات اجتماعی اغلب دشوار است.

ه) مشکل اجتماعی نه به صورت منفرد که به صورت خوشه ای و شبکه ای وجود دارد. موقعیتی که منجر به پدید آمدن یک مشکل می شود، می تواند به مشکلات دیگر و موقعیت های مشکل آفرین دیگر هم منجر شود.

و) حل مؤثر هر مشکل اجتماعی در صورت توجه به روابط مشکلات مختلف از یک سو و روابط جنبه های فردی و ساختاری مشکل از سوی دیگر امکان پذیر است.

تاکنون فهرست های متعددی از مشکلات اجتماعی ارائه شده است. در ده عنوان کتاب که بین سال های ۷۵-۱۹۳۵ در زمینه مسایل و مشکلات اجتماعی منتشر شد، مهم ترین مشکلات اجتماعی عبارت بودند از جرم و جنایت، مشکلات مربوط به ازدواج و خانواده، جمعیت و مهاجرت، نژاد، روابط اخلاقی، فقر، سلامت روانی و جسمی، تعلیم و تربیت، شرایط کار و کارگری، مشکلات شهر و روستا، انحرافات اجتماعی مشخصی چون الکلیسم و خودکشی و اعتیاد، بیکاری، محیط شناسی و جنگ. موسسه گالوپ نیز مهم ترین مشکلات اجتماعی آمریکا را در فاصله سال های ۷۵-۱۹۳۵، جنگ، گرانی و تورم، مشکلات اقتصادی و بیکاری، مشکلات مربوط به حقوق انسانی و نژادی، روابط کارگری، مالیات، جرم و جنایت، سیاست خارجی، کمونیسم، فقدان مذهب و اخلاق، مخارج دولت، بمب اتمی، فقر و مشکلات کشاورزی بیان کرد (سناوت، ۱۳۷۷).

بررسی شش کتاب در زمینه مسایل اجتماعی (منتشره در فاصله سال های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵) نشان می دهد که مهم ترین مشکلات اجتماعی چنین بوده اند:

فقر و نابرابری، نژاد، جنسیت، خانواده و والدین، آموزش و تعلیم و تربیت، سلامت و نظام خدمات بهداشتی، کار، جرم، بزه کاری و جنایت، اختلالات روانی، مواد مخدر و اعتیاد، سالمندی، تنوع فرهنگی، تحولات اجتماعی، کنترل اجتماعی، فمینیسم، هیجان و بیماری، خشم، کشمکش ها و تعارضات اجتماعی، شهرنشینی، مشکلات بوم شناختی (اکولوژیک)، کشمکش و جنگ، مسایل اتمی، فناوری (تکنولوژی)، انفجار جمعیت، کودک

آزاری و کار کودکان، الکلیسم و تروریسم.

بدیهی است تنوع و تکثر مشکلات اجتماعی از یک سو و ارزش‌های متفاوت و گاه متضادی که اصطلاحات مذکور از آن برخوردارند، از دیگر سو نشان‌دهنده نوعی عدم انسجام در فهرست‌های مذکور می‌باشد که در چارچوب ویژگی‌های منطقه‌ای و بومی قابل توضیح است. مثلاً در جوامعی که دائماً در معرض ناامنی قرار دارند، جنگ، یک مشکل اجتماعی خواهد بود، در حالی که این مشکل در جوامعی که امنیت نسبی دارند، موضوعیت خود را از دست خواهد داد.

## ۲-۱) بحران

بحران (Crisis) پدیده‌ای است پیچیده که تعریف آن بسیار دشوار است، زیرا معانی ضمنی متفاوتی برای افراد یا سازمان‌های مختلف بر خود حمل می‌کند، و در واقع تعریف بحران مبانی متفاوتی در ساختارها و موقعیت‌ها دارد. در هر حال آنچه باید به آن توجه شود این است که حوادث بحرانی تنها به اقدام برای آدم‌ربایی، هواپیماربایی یا فعالیت‌های تروریستی و خراب‌کارانه محدود نمی‌شود، بلکه این متغیرهای محیطی برجسته هستند که موجب تبدیل شدن یک مشکل یا حادثه به بحران می‌شوند. گاه حتی شرایط مخاطره‌آمیزی که درون یک جامعه بسیار پیش پا افتاده تصور می‌شود، نیز می‌تواند تهدیدی برای اعتبار آن جامعه یا مدیران جامعه قلمداد شود و اعتماد عمومی جامعه را به خطر اندازد و به دنبال آن شرایطی بحرانی را رقم زند.

مخاطرات بین‌المللی نیز طیف پیچیده و گسترده‌ای از بحران‌ها را با اثرات و پیامدهای متفاوت برای افراد، سازمان‌ها و دولت‌ها ایجاد می‌کند. کارنلیون (Carnelion) معتقد است تعریف بحران وابسته به آثار حادثه در ترکیب با دیگر نتایج وضعیت بحرانی مثل زمان است. (Munich Research: 2000)

در یک تعریف عام از بحران، سه مفهوم ساده مرتبط با توانایی و آسیب پذیری جامعه و ارتباط آن با مدیریت حادثه مورد نظر قرار گرفته است. این سه متغیر عبارتند از:

الف) درک مقدار خسارات وارده ممکن.

ب) درک فرصت های از دست رفته ممکن.

ج) درک پیچیدگی فشارهای ممکن وارده در هر مقطع.

این دیدگاه چارچوب علمی و نظری مشخصی برای شناخت حوادث بحرانی به دست می دهد.

برخی شواهد حاکی از آن است که مدیران اجرایی، بحران را تعارضی بین ارزش امتیازات بدست آمده در برابر امکانات ازدست رفته و فشارهای حاصل از آن قلمداد می کنند. در واقع زمانی که آن ها ارزش ها یا امکانات زیادی را برای به دست آوردن امتیازات کمتری از دست داده اند، به این احساس می رسند که، دچار بحران شده اند و این معمولاً بر تصمیمات آن ها اثرات منفی می گذارد.

از نگاه وزارت بهداشت انگلیس، هجوم بیماری های روانی، تولد کودکان معلول، افزایش خانواده های آشفته و فروپاشیده و مرگ هایی گسترده - که حاصل آن به جا ماندن افرادی بدون مراقب است - همه بحران های اجتماعی هستند (Leadbetter). در چارچوب این تعریف مضمون و محتوای بحران اجتماعی معطوف به فردی است که مشکلات را تجربه می کند. به این ترتیب وقتی افراد تقاضای کمک می کنند ضمن آن که در معرض بحران قرار گرفته اند ممکن است برای آن ها ارتباط مشکلات و بحران با سلامت و مراقبت اجتماعی روشن نباشد.

در اکثر تعاریف بحران به نمونه های زیر اشاره شده است :

- حوادث شدید و گسترده غیرمعمول.
- تغییر حکومت (دولت) در جریان فعالیت های سیاسی بین المللی.
- برخورد مخرب بین دو یا چند رقیب.
- تغییر ناگهانی و غیرمنتظره در یک یا چند متغیر اساسی نظام.
- تغییر در محیط داخلی یا خارجی.
- تهدید ارزش های اساسی.

- احتمال بالای درگیری نظامی.
  - آگاهی از فرصت محدود برای واکنش.
  - حادثه غیر مترقبه.
  - تردید (Munich Research 2000).
- تعریف برچه ( Bercher ) از بحران، معطوف به نظریه رفتار فراملی بحران است که فقط در حیطه آن روابط بحث می‌شود، اما به هر حال چهار شرط لازم و کافی را برای هر بحران مطرح می‌کند که در توضیح بحران‌های داخلی نیز مورد توجه قرار گیرد، این شرایط عبارت‌اند از :
- حوادث غیر مترقبه
  - احتمال زیاد درگیری نظامی
  - زمان محدود برای واکنش
  - تهدید ارزش‌های اساسی بطور همزمان یا پی‌درپی. ( Munich Research، 2000 )
- به نظر ادگار مورن ( Edgard Morin، جامعه‌شناسی فرانسوی) یک بحران عمدتاً با چهار خصیصه مشخص می‌گردد :
- ۱ - یک یا چند اختلال که موجب ناتوانی سامانه (سیستم) در ارائه راه حل برای مسائلی می‌شود که تا پیش از این قادر به حل آن‌ها بوده است.
  - ۲ - افزایش بی‌نظمی‌ها و نوسان‌هایی که سامانه دیگر موفق به مهار آن‌ها نیست.
  - ۳ - سخت شدن سامانه به نحوی که دیگر موفق به انطباق با تحرکات پیرامون خود نباشد.
  - ۴ - آغاز فعالیت‌های پژوهشی به منظور یافتن راه حل‌هایی برای خروج از بحران.
- گاسین ( Gossain، 1985 ) بر همین مبنا به توضیح بحران سیاست‌های جنایی در کشورهای غربی پرداخته و می‌نویسد :
- « امروزه سیاست‌های جنایی کشورهای غربی از ایفای نقش اساسی که برای آن‌ها ایجاد شده ناتوان هستند و دیگر کنترل رضایت بخش بزهکاری را تأمین نمی‌کند. اگر ژاپن و تا





حدودی سویس را کنار بگذاریم، در کشورهای غربی از ۲۵ تا ۳۰ سال پیش تقریباً همه جرایم، مرتباً افزایش یافته است.»  
بنابراین بر اساس نظر گاسین سیاست‌های جنایی کشورهای غربی به دو دلیل در شرایط بحرانی قرار دارند:

- اول- از ایفای نقش اساسی ناتوان و فاقد کارکرد مؤثر هستند.
  - دوم- روند مشکلات و جرایم مرتباً رو به افزایش بوده است.
- جرم‌شناس آمریکایی تدرابرت گر (Guir, 1974) در بررسی روند بزهکاری در هیجده دموکراسی غربی بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۷۴ چنین نتیجه می‌گیرد که:
- «روند بزهکاری بر پایه آمارهای رسمی اکثر کشورهای غربی، صرف‌نظر از نقایص اجتماعی این گونه آمارها، بیان‌کننده تغییرات واقعی رفتار اجتماعی و نه تخیلات ساده آماری در طول بیست و پنج سال گذشته است. چه در مورد جرایم (قتل عمد، ضرب و جرح، سرقت مسلحانه یا توأم با خشونت، سرقت منازل و سرقت ساده) و چه در خصوص جرایم بازرگانی (کلاهبرداری، خیانت در امانت، جعل و...)، افزایش جرایم با درصدهای کمی صورت نگرفته و اکثر شاخص‌های جرایم سنتی دو برابر شده است، بسیاری از آن‌ها بین ۵۰۰ الی ۸۰۰ درصد و حتی بعضی بیش از ۱۰۰۰ درصد افزایش پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب افزایش جرایم به اندازه کافی محرز است. پس نظر آن دسته از متخصصان را رد می‌کنم که با بزرگ جلوه دادن اشتباه‌ها و کوچک یا نادرست خواندن اطلاعات رسمی درباره جرم و نظارت بر آن، معتقدند هیچ واقعیت اجتماعی حاکی از افزایش میزان بزهکاری نیست. برعکس، بزهکاری در دوران معاصر یک مشکل واقعی اجتماعی با ابعاد قابل توجه و فزاینده محسوب می‌شود که بهتر است به جای انکار، در صدد تبیین آن برآیم.»
- فرانسه نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده است. آمارهای پلیس قضایی - که حاوی نزدیکترین ارقام به واقعیت جرم است - نشان می‌دهد که پس از کاهش محسوس بزهکاری از پایان جنگ دوم جهانی تا کنون یعنی از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۲، شاهد ۴۱۶/۶۸۲ فقره ارتکاب جنایت هستیم. بدیهی است کل جرایم با نسبت‌های مشابه افزایش نداشته و حتی بعضی از

آن‌ها با کاهش روبرو بوده‌اند، اما روند عمومی بزهکاری در جهت افزایش است و تصور می‌شود در مقابل پدیده‌ای قرار گرفته‌ایم که عملاً غیرقابل کنترل است (Gassain, 1985). بنابراین از دیدگاه گاسین برای آنکه جرم را یک بحران اجتماعی قلمداد کنیم دو ویژگی اساسی لازم است:

اول- آمار جرایم و مشکلات اجتماعی افزایش یابد،  
دوم- تلاش‌های حقوقی و غیرحقوقی در کنترل جرایم اثر قابل ملاحظه‌ای نداشته باشد.

به همین دلیل است که پروفیسور لیشک، بحران را در شکست کیفر زندان و ژرژپیکا، آن را عمدتاً در انسداد و توقف تدریجی نظام عدالت کیفری به دلیل افزایش پرونده‌ها می‌داند که خود ناشی از افزایش بزهکاری است. ژرژپیکا، عامل انطباق نهادهای کیفری با تحول بسیار سریع جامعه امروزی را نیز به افزایش تعداد پرونده‌ها می‌افزاید (Gassain, 1985).  
لوسین دبل، پای و دیگران (۱۳۸۰) ضمن تفکیک پنج بحران اساسی دولت‌ها و نظام‌های سیاسی شامل بحران هویت و فرهنگ سیاسی، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران ظرفیت حکومت و بحران مدیریت منابع، تأکید می‌کند که: «بحران‌ها همواره موقعیت‌هایی هستند که الگوهای نهادی زیربنایی نظام سیاسی را به چالش می‌گیرند و پاسخ‌های معمول و رایج هم برای حل آن کافی نیست. ممکن است بحران را وضعیتی تعریف کنیم که در یکی از حوزه‌های مذکور «مشکلی» بروز نماید یعنی اعضای جامعه با یکی از جنبه‌های پنج‌گانه فرایند تصمیم‌گیری در تعارض قرار می‌گیرند و برای رفع این تعارض به بعضی از روش‌های نهادینه شده جدید جهت رفع مشکلاتی از این نوع نیاز باشد.» (پای و دیگران ۱۳۸۰). این تعاریف در واقع تلاشی است برای تفکیک بین عملکردهای عادی حکومتی و پاسخگویی‌های آن در مواقع حاد. بنابراین «بحران تغییری است که به بعضی نوآوری‌های حکومتی و نهادینه سازی نیاز دارد، مشروط براینکه یا نخبگان حاضر نباشند به‌طور جدی راجع به از دست دادن موقعیت خود خطر کنند یا بنا باشد که جامعه به حیات خود ادامه دهد.» (پای و دیگران ۱۳۸۰). با عنایت به آنچه آمد، بحران اجتماعی عبارت است از

شرایطی که:

- ۱ - افراد در آن شرایط احساس و ارزیابی نامطلوبی از وضعیت موجود و آینده داشته باشند.
- ۲ - روند شاخص‌های اجتماعی خصوصاً جرایم و مشکلات اجتماعی رو به افزایش باشد.
- ۳ - واکنش مدیران به وضعیت موجود به سرعت محدود شود.
- ۴ - حوادث غیرمترقبه پی در پی و یکی پس از دیگری بروز کند.
- ۵ - ارائه راه حل مشکلات توسط مدیران از مجاری عادی و در چارچوب راهکارهای جاری ممکن نباشد.
- ۶ - بی‌نظمی و نوسان شرایط افزایش یابد.
- ۷ - توجه مدیران و پژوهشگران به شناخت وضعیت و جستجوی راه حل بیشتر شود.

## ۲) واکنش به بحران

در اغلب مطالعات، واکنش مدیران به شرایط بحرانی مورد بحث قرار گرفته است، درحالی که بخش قابل توجهی از این واکنش‌ها را باید در رفتار کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌شود - کارکنان و هم چنین حوزه عمومی - ملاحظه کرد. مدیران عموماً تلاش دارند با اتخاذ راهکارهایی بر بحران فائق آیند و آن را کنترل کنند. در حالی که کارکنان و یا مردم در شرایط بحرانی بلافاصله در معرض آثار روانی - اجتماعی ناشی از این شرایط قرار می‌گیرند و رفتارهای متفاوتی در مقایسه با مدیران دارند. در این مقاله بر واکنش‌های گروه دوم تأکید می‌شود. به عبارت دیگر واکنش به بحران در حوزه قدرت و حوزه عمومی از ماهیت متفاوتی برخوردار است، بررسی اولی عمده‌تاً در حیطه علوم سیاسی و دومی در حیطه علوم روانی - اجتماعی است. این مقاله حیطه دوم را مورد نظر قرار داده و واکنش‌های جامعه به شرایط بحرانی را مورد بحث قرار می‌دهد.

واکنش‌های جامعه به شرایط بحرانی را می‌توان به دو دسته واکنش‌های سیاسی و

غیرسیاسی تقسیم کرد. در واکنش‌های دسته اول، اهداف، معطوف به تغییر یا اصلاح حوزه قدرت است و همه تلاش‌ها به منظور تحمیل تغییراتی در حوزه قدرت و برای خروج از شرایط بحرانی صورت می‌گیرد. اما واکنش‌های غیرسیاسی عموماً معطوف به حوزه عمومی و حاصل احساس ناکامی و سرخوردگی و تلاش‌هایی به منظور جبران خسارات یا مجازات جامعه و افراد به شمار می‌روند.

با قبول این تقسیم‌بندی به نظر می‌رسد دو دسته واکنش‌های سیاسی و غیرسیاسی به بحران واجد برخی ویژگی‌های مشترک هستند:

۱- هر دو دسته واکنش نشانه‌ای از نارضایتی عمومی به دلیل ناکارایی سامانه از حل بحران هستند.

۲- کنترل و کاهش هر دو دسته واکنش مستلزم تجدید نظر اساسی در برنامه‌های موجود و تدوین برنامه‌هایی برای اصلاح کل سامانه‌ای هستند که در وضعیت فعلی خود قادر به حل بحران نبوده است.

۳- هر دو دسته واکنش حاصل اختلالات ساختاری واحدی در سامانه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند.

۴- در پاسخ به هر دو دسته واکنش، حوزه قدرت در وهله اول به دنبال حذف صوری واکنش است و در برابر فشار برای انجام اصلاحات ساختاری مقاومت می‌کند.

۵- معمولاً نوعی وفاق و وحدت نظر نسبی در گروه‌های اجتماعی و حوزه عمومی در مورد نقش موجد سامانه در پدید آمدن واکنش و در مقابل، مشروعیت نسبی هر دو دسته واکنش وجود دارد. لذا این گونه واکنش‌ها فراگیر می‌شوند. در این شرایط عموماً جامعه به حوزه قدرت برای انجام اقدامات جدی امیدی ندارد.

علی‌رغم این اشتراکات، تمایزهای مشخصی بین واکنش‌های سیاسی و غیرسیاسی وجود دارد:

۱- واحد شکل‌گیری واکنش‌های سیاسی عموماً جمعی است. درحالی که واکنش‌های غیرسیاسی لاقفل تا مدت‌ها فقط در افراد به صورت پراکنده و پنهان پدید می‌آیند و دیده

نمی شوند.

۲ - اشکال واکنش های سیاسی به شدت محدود بوده و عمدتاً به دو دسته واکنش های براندازانه و اصلاح طلبانه تقسیم می شوند، در حالی که واکنش های غیرسیاسی بسیار متنوع و متکثر هستند.

۳ - واکنش های سیاسی بسیار سریع و عموماً بروز آن ها نیز ناگهانی و غیرمنتظره است در حالی که واکنش های غیرسیاسی با شتاب کم و به صورت تدریجی ظاهر می شوند.

۴ - عکس العمل نظام های سیاسی و حوزه قدرت در برابر واکنش های سیاسی عموماً سریع و شدید است، در حالی که در برابر واکنش های غیرسیاسی متغیر بوده و بعضاً تدریجی و پرتأخیر هستند.

شورش، انقلاب و جنبش اصلاح طلبانه مهم ترین نمونه های واکنش سیاسی؛ و اعتیاد، خشونت، جرم، فرار کودکان، فرار مغزها و سرمایه ها برخی نمونه های متنوع از واکنش های غیرسیاسی هستند.

۵ - نظام های سیاسی و حوزه قدرت در برابر واکنش های سیاسی عکس العمل های کاملاً متنوع و متفاوتی مثل آموزش، آگاه سازی، برخورد حقوقی و پلیسی نشان می دهند.

۶ - در واکنش های سیاسی، کنشگران امید زیادی نسبت به بهبود وضع و رفع بحران دارند، در حالی که کنشگران غیرسیاسی نسبت به آینده کاملاً مأیوس و ناامید هستند.

۷ - عموماً قضاوت کنشگران درباره کنش های سیاسی شان مثبت است. آنان خود را محق می دانند و رفتار سیاسی شان را مشروع قلمداد می کنند، در حالی که کنشگران غیرسیاسی خود را قربانی شرایط بحرانی جامعه دانسته و گاه حتی نقش خود را در ارتکاب آن انکار می کنند.

۸ - معمولاً برخورد نظام سیاسی یا حوزه قدرت با واکنش های سیاسی منجر به کنترل موقت یا دائم این واکنش ها می شود، در حالی که برخورد حوزه قدرت با واکنش های غیر سیاسی ناموفق بوده و منجر به کنترل به موقع آن ها نمی شود.

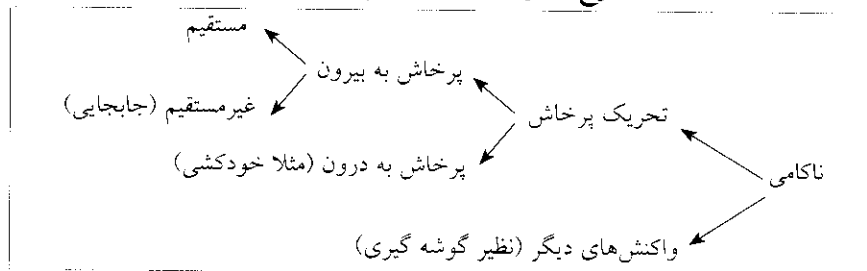
### ۳) مقدمات یک مدل

حال با این مقدمات به تبیین بیشتر واکنش‌های غیرسیاسی بحران می‌پردازیم. هدف از این بخش طراحی یک مدل فرضی (Hypothetical) است که طبیعتاً می‌باید در تحقیق‌های میدانی آتی آزموده شود.

بحران با هر تعریفی، به نظر می‌رسد که نوعی چالش ذهنی و روانی در برابر افراد دچار و درگیر آن به شمار می‌رود؛ چالشی که به دلیل «بحرانی» بودن موقعیت، به نظر می‌رسد بیش از همه از نوع ناکامی (Frustration) باشد. در تبیین ناکامی به طور عام و واکنش‌های مرتبط با آن، نظریه‌هایی مطرح شده است (اتکنیسون و همکاران، ۱۹۹۸) که می‌تواند دست‌مایه تدوین فرضیه‌ای ویژه واکنش روانی-اجتماعی افراد به شرایط بحرانی قرار گیرد. نظریه ناکامی - پرخاشگری یکی از قدیمی‌ترین نظریه‌ها در این زمینه است. این نظریه که ریشه در نظریه روانکاوی فروید دارد، بر آن است که هرگاه فرد از به‌عمل درآوردن غرایز و خواست‌های خود و در تعبیری بسط یافته‌تر، از تلاش برای نیل به هدف بازماند، سابق (Drive) پرخاشگری برانگیخته می‌شود و وی را ترغیب می‌کند تا هرآنچه را مانع رسیدن او به هدفش شده، از پیش پای بردارد.

طبق این نظریه، ناکامی همواره منجر به شکلی از پرخاشگری می‌شود. ناکامی عبارت است از آن چیزی که مانع از دستیابی ما به اهدافمان می‌شود. هرچه انگیزه ما برای نیل به آن هدف قوی‌تر باشد و انتظار بیشتری برای برآورده شدن آن داشته باشیم و نیز موانع موجود برای دستیابی به آن بیشتر باشد، احتمال پدید آمدن پرخاشگری بیشتر است. چنان‌که در شکل زیر دیده می‌شود، انرژی پرخاشگری ممکن است الزاماً متوجه منبع آن نشود:

## طرح ۱: فرایند تخلیه انرژی پرخاشگری



جامعه به اعضای خود آموخته است که میل به انتقام گیری مستقیم را - به ویژه اگر دیگران تاییدش نکرده و یا حتی مجازات کنند- از طریق جابجایی (Displacement) متوجه اهداف کم خطرتری کنند. به طور مثال اگر کارگری از کارفرمای خود خشمگین و شرمنده است، آن را با پرخاشگری به همسر و فرزندانش تشفی دهد.

## ۴) رابطه ناکامی با محرومیت و محرومیت نسبی

معمولاً وقتی صحبت از ناکامی شدید اقتصادی، جنسی و یا سیاسی به میان می آید، فردی را تصور می کنیم که دچار محرومیت اقتصادی، جنسی یا سیاسی است؛ تصویری که تا حد قابل قبولی درست هم هست: مطالعه کاتالانو (Catalano) و همکارانش (۱۹۷۷) به نقل از مایزر، همان) حاکی از آن است که با مختصر افزایش در میزان بیکاری در یک محله، میزان خشونت در آن نیز بالا می رود. همین مطالعه نشان می دهد که با کاهش سریع میزان بیکاری در آمریکا و در اواخر دهه ۹۰، میزان جرایم خشونت بار نیز در این کشور کاهش یافت.

ولی این رابطه همواره برقرار نیست، کما این که در دوران رکود اقتصادی در دهه ۱۹۳۰ که محرومیت اقتصادی همه جا موج می زد، میزان جرایم خشونت بار چندان بالا نبود. حتی «کمیسیون ملی بررسی علل و راه های پیشگیری از خشونت» در ۱۹۶۹ به این نتیجه رسید که بهبود وضع اقتصادی می تواند احساس ناکامی را دامن بزند و خشونت را افزایش دهد. این وضعیت متناقض گونه (پارادوکسیکال) پایسته تامل بیشتری است: درست پیش از شورش ۱۹۶۷ در دی트로یت که ۴۳ کشته برجای نهاد و طی آن ۶۸۳ ساختمان تخریب شد، فرماندار

میشیگان اعلام نموده بود که در وضع قوانین حقوق مدنی پیشقدم است و نیز طی ۵ سال پیش از آن توانسته ۳۶۷ میلیون دلار کمک فدرال را جذب کند.

از همین رو اندکی پس از ابراز این سخنان توسط فرماندار، وقوع شدیدترین آشوب مدنی قرن بیستم و در یک محله بزرگ سباهیوست‌نشین شهر دیترویت، همگان را شگفت زده کرد: چرا دیترویت؟! گرچه در این شهر همچنان نابرابری‌هایی میان سیاهان و سفیدپوست‌ها وجود داشت، ولی در شهرهای دیگر اوضاع به مراتب بدتر از این بود. مطابق گزارش کمیسیون مشورتی ملی که برای تحقیق در این باره تشکیل شده بود؛ یک علت روان‌شناختی بلافصل، وجود داشت که پدیدآمدن احساس ناکامی را علی‌رغم بهبود شرایط واقعی، تسهیل می‌کرد و آن انتظارات افزایش یافته بر اثر موفقیت‌های شهر در وضع قوانین مدافع حقوق مدنی بود. این اصل در همه جا صادق است: مطالعه ایوو و رزائین فایر‌بند (Feierabend, 1968, 1972)

(به نقل از مایزر، همان) درباره ناآرامی‌های سیاسی در ۸۴ کشور جهان نشان داده است که با نوسازی (مدرنیزاسیون) سریع، مردم به سرعت شهری و باسوادتر می‌شوند و از امکانات مادی کشور خود آگاهی می‌یابند. در نتیجه فاصله انتظارات و آرزوهای مردم با دستاوردهای‌شان افزایش می‌یابد و این وضع، احساس ناکامی را در آن‌ها تشدید می‌کند. به عبارت دیگر با اینکه محرومیت واقعی آن‌ها کاهش می‌یابد، بر احساس ناکامی و در نتیجه خشونت سیاسی در میان آن‌ها افزوده می‌شود؛ چرا که انتظارات آن‌ها بیش از آن چیزی است که در واقعیت نصیب آن‌ها شده است.

علاوه بر این مقایسه وضع «خود» با «دیگران» نیز احساس ناکامی را ممکن است در افراد دامن بزند. احساس مثبت کارگرانی که در یک خط تولید یا کارکنانی که در یک اداره کار می‌کنند، به این بستگی دارد که آیا مزدهایی منصفانه نسبت به هم می‌گیرند یا نه؟ Yuchtman, 1976 (به نقل از مایزر، همان). در غیر این صورت احساس محرومیت نسبی پیدا می‌کنند که مطابق مطالعه کاواکامی و دیون (Kawakami & Dion, 1993, 1995) پیش‌بینی‌کننده واکنش‌های گروه‌های اقلیت در آمریکا و کانادا بوده است. مطالعات هاگرتی (Hagerti, 2000 به نقل از مایزر، همان) و نیز کاواچی و همکارانش (Kawachi et al, 1999) به نقل از



مایزر، همان) نیز رابطه نایربری درآمد را با میزان جرم نشان داده است.

نظریه ناکامی - پرخاشگری، علی‌رغم توفیق‌هایی که در تبیین واکنش‌های پرخاشگرانه افراد به بحران‌های ناکام کننده دارد، قادر به تبیین واکنش‌های دیگر نیست. بندورا از ۱۹۷۳ در پاسخ به این نارسایی، نظریه یادگیری اجتماعی خود را مطرح کرده است که طبق آن ناکامی فرد در دست یابی به هدف یا ناکامی به هر دلیل دیگر و نیز قرار گرفتن تحت فشار روانی، موجب بروز هیجان ناخوشایندی می‌شود که بسته به نوع واکنش‌هایی که پیشتر برای کنار آمدن با موقعیت‌های پر فشار آموخته و یاد گرفته است، آن هیجان ناخوشایند طیف وسیعی از واکنش‌ها را به‌طور بالقوه در وی سبب می‌شود. به عبارت دیگر هر کسی که دچار ناکامی و فشار روانی می‌شود، بسته به یادگیری‌های قبلی‌اش ممکن است پرخاشگری پیشه کند، یا از دیگران کمک بخواهد، یا منزوی شود، یا خود را با مواد مخدر تسکین دهد، شاید حتی برای غلبه بر مانعی که موجب ناکامی و فشار روانی در او شده بود، تلاش و مقاومت بیشتری در پیش گیرد تا به این ترتیب آن شرایط را تاب آورد. این که او کدام یک از این پاسخ‌ها و واکنش‌ها را برگزیند، بستگی به این دارد که در گذشته کدام یک از آن‌ها احساس ناکامی او را بیشتر تسکین داده‌اند. افراد همواره در پاسخ به پیشامدهای محیطی رفتارهایی را ابراز می‌کنند و هر رفتار نیز نتایجی دربر دارد. رفتاری که با پاداش رو به رو شود، تکرار خواهد شد، ولی رفتاری که به نتیجه ناخوشایندی بیانجامد، دیگر تکرار نمی‌شود. افراد در نهایت از طریق همین فرایند که تقویت افتراقی (Differential Reinforce-ment) خوانده می‌شود، یاد می‌گیرند که رفتارهای موفق‌تر را برگزینند. علاوه بر این، انسان می‌تواند بازنمودی (Representation) از موقعیت‌ها نیز در ذهن خود بسازد و با کمک آن پیامد احتمالی عمل خود را پیش بینی کند و از طریق این فعالیت شناختی، گنجینه رفتاری خود را شکل دهد. سومین منبع شکل دهنده این خزانه رفتاری، یادگیری مشاهده‌ای است، یعنی فرد از نتیجه رفتارهای دیگران به اصطلاح عبرت بگیرد و با ملاحظه برخی رفتارها که در دیگران منجر به نتیجه خوشایند شده‌اند، آن را بیشتر از بقیه انجام دهد.

نظریه یادگیری اجتماعی در مجموع از دو جهت بر نظریه ناکامی - پرخاشگری ارجحیت

دارد :

اولاً- نظریه یادگیری اجتماعی، پرخاشگری را تنها نتیجه ناکامی نمی‌داند، بلکه در کنار طیفی از واکنش‌های دیگر قرار می‌دهد.

ثانیاً- پیدایش این واکنش‌ها را منحصر به تجربه مستقیم فرد نمی‌کند، بلکه شناخت انتزاعی فرد (تولید بازنمودهای ذهنی) و عبرت آموزی از دیگران و گذشته (یادگیری مشاهده‌ای) را نیز در رنگ‌بندی و ترکیب‌بندی خزانه رفتاری فرد دخیل می‌داند. این ویژگی‌ها سبب گزینش آن به عنوان مبنایی برای تبیین واکنش‌های روانی افراد به بحران اجتماعی شده است .

### ۵) طرح فرضیه

با مدد از نظریه یادگیری اجتماعی بندورا، می‌توان خطوط اصلی فرضیه‌ای درباره انواع واکنش به بحران اجتماعی را ترسیم کرد:

در نخستین گام لازم است این واکنش‌ها را در طبقات متمایزی قرار داد. به نظر می‌رسد پاسخ به بحران‌های اجتماعی دست‌کم دو نوع محتوای سیاسی (معطوف به حوزه قدرت) و غیرسیاسی (معطوف به حوزه عمومی شامل فرد، خانواده، و جامعه مدنی) داشته باشد. برای هر یک از این دو محتوا نیز دست‌کم دو شکل خشونت‌آمیز و غیر خشونت‌آمیز می‌توان تصور کرد و واکنش‌های غیرسیاسی را نیز در یک تقسیم‌بندی فرعی می‌توان بر دو نوع معطوف به بیرون و معطوف به درون دانست. به این ترتیب با چهار نوع واکنش به بحران اجتماعی رو به رو می‌شویم که دو نوع آن خود به دو نوع فرعی دیگر قابل تقسیم‌اند (جدول ۱):

جدول ۱: انواع واکنش به بحران اجتماعی بر حسب شکل و محتوا و جهت گیری واکنش

| شکل واکنش<br>محتوای واکنش | خشونت آمیز  | غیر خشونت آمیز  |
|---------------------------|---|---|
| سیاسی                     | شورش و انقلاب   | اصلاح   |
| غیر سیاسی                 | معطوف به بیرون:<br>جرم و بزهکاری<br>خشونت خانگی<br><br>معطوف به درون:<br>خودکشی<br>اعتیاد | معطوف به بیرون:<br>فعالیت اجتماعی مدنی<br>(خیریه و تشکل مردمی)<br>معطوف به درون:<br>روان نژندی<br>روان تنی<br>وابستگی<br>گوشه گیری<br>انحراف جنسی (فحشا)<br>سایر اختلالات روانی |

مدعای اصلی فرضیه این است که در بحران اجتماعی نیز مثل هر شرایط بحرانی دیگر، فرد، دچار فشار روانی و سپس احساس ناکامی و سرخوردگی می شود و آن گاه مثل هر ناکامی و سرخوردگی دیگر طیفی از واکنش ها در او شکل می گیرد. ماهیت اجتماعی بحران های موضوع این بحث، اقتضا می کند که این طیف واکنش ها بر چهار (یا شش) گونه ذکر شده در جدول ۱ باشند.

واکنش های سیاسی به بحران های اجتماعی (نظیر شورش و انقلاب یا اصلاح) موضوع علوم سیاسی است و فعلاً برای تحدید موضوع، آن ها را از بحث خود کنار می گذاریم و صرفاً به واکنش های غیر سیاسی می پردازیم که قابلیت بیشتری برای نظریه پردازی و مفهوم پردازی در چارچوب های روان شناختی دارند. در این مفهوم پردازی، البته، ناگزیر از دیدن این واکنش ها در کنار انواع سیاسی نیز هستیم. عجالتاً آنچه از تقسیم بندی مزبور در نگاه نخست به ذهن می رسد، قرار گرفتن (۱) واکنش های سیاسی، (۲) انحرافات اجتماعی (نظیر جرم

و بزهکاری؛ کودک آزاری و همسر آزاری، خودکشی و اعتیاد)، ۳) فعالیت‌های مدنی، و ۴) اختلالات روانی، در کنار یکدیگر است. نخستین نتیجه‌ای که از این مجاورت به‌عنوان یکی از اجزای فرعی فرضیه می‌توان مطرح کرد، وجود برخی قانونمندی‌های عام برای همه آن‌هاست. به عبارت دیگر فرضیه می‌خواهد این نکته را مطرح کند که در بحران‌های اجتماعی نظیر فقر، نابرابری و بیکاری، احتمال واکنش‌های سیاسی اعم از خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز بالا می‌رود، و نیز انحرافات اجتماعی و اختلالات روانی گسترش یافته، و از سوی دیگر تقاضا برای فعالیت مدنی افزایش می‌یابد.

صرف‌نظر از شرایط ویژه ایران معاصر و صرفاً به عنوان نتایج منطقی فرضیه، برخی نتایج عام دیگر را می‌توان برای آن برشمرد:

۱) برخی از این واکنش‌ها یا خود، بحران هستند یا قابل تبدیل به بحران‌اند. در واقع به جز اصلاح‌طلبی سیاسی و تقاضا برای فعالیت مدنی که از واکنش‌های غیر خشونت‌آمیز به‌شمار می‌روند، بقیه که شامل واکنش‌های خشونت‌آمیز سیاسی (شورش و انقلاب) و غیرسیاسی (انحرافات اجتماعی) و نیز اختلالات روانی (واکنش غیرسیاسی خشونت‌آمیز معطوف به درون) می‌شوند، همگی خود بحران‌اند و بالفعل یا بالقوه می‌توانند وضعیت بحرانی را به «بحران در بحران» بدل کنند و جامعه (دولت و ملت) را از بحران اولیه‌ای که موجب این بحران‌های ثانویه شده است، بازدارند. در صورت پدید آمدن این بحران‌ها؛ هزینه، انرژی، انگیزه و زمان (به صورت جزئی و یا کلی و بسته به بنیه اولیه جامعه) صرف آن‌ها خواهد شد و چون بحران اصلی سر جای خود هست، این کار جز ائتلاف کامل یا نسبی منابع نیست. از این رو بهتر است بحران‌های اجتماعی را پیش از آنکه بحران‌های نوپیدیدی از دل آن‌ها زاده شود، حل کرد، وگرنه بحران‌های مضاعف، کل توان اندک جامعه را خواهند بلعید.

۲) هرگاه عاملی واحد، تبعاتی متعدد داشته باشد، نوعی رابطه تعادلی میان آن تبعات پدید خواهد آمد، به طوری که تقویت هر یک به تقلیل بقیه و ممانعت از هر یک به تشدید بقیه خواهد انجامید. گویی انرژی سرچشمه، مقدار ثابتی است که در انشعابات آن تقسیم می‌شود و بستن هر انشعاب سبب انتقال انرژی آن به بقیه انشعابات می‌شود. در صورت تأیید

فرضیه انتظار می‌رود این رابطه تعادلی میان مجموعه واکنش‌های سیاسی و غیرسیاسی از یک سو و واکنش‌های مسالمت آمیز و خشونت بار از دیگر سو، و خلاصه میان همه انواع این واکنش‌ها برقرار باشد.

به این ترتیب شاید بتوان نتیجه گرفت که تقویت جامعه مدنی به کاهش اختلالات روانی و انحرافات اجتماعی بیانجامد، و در صورت توفیق حرکت‌های اصلاح طلبانه از احتمال وقوع حرکت‌های خشونت‌بار سیاسی بکاهد. متقابلاً هرچه این دو نوع واکنش (اصلاحات سیاسی و فعالیت مدنی) محدودتر شوند، افزایش اختلالات روانی، انحرافات اجتماعی و خشونت سیاسی را باید انتظار داشت.

۳) در مورد برخی از این واکنش‌ها، اراده و انتخاب فردی تماماً ( نظیر واکنش‌های سیاسی و مدنی ) یا بعضاً ( نظیر اعتیاد و خشونت ) دخیل است. از طرف دیگر انجام هر یک از انواع واکنش‌های مزبور هزینه‌ای برای فرد دارد. افراد به طور منطقی در پاسخ به بحران‌های اجتماعی نخست به سراغ کم‌هزینه‌ترین واکنش‌ها می‌روند و اگر از آن به نتیجه دلخواه نرسند، واکنش‌های پرهزینه‌تر را تقریباً به ترتیب آزمایش می‌کنند. نتیجه‌ای که می‌توان از این بخش فرضیه استنتاج نمود این است که در صورت حل نشدن بحران اجتماعی وجود هر یک از آن‌ها را باید زنگ خطر و هشدار برای احتمال وقوع بقیه در آینده‌ای نزدیک دانست. اگر با سیر فزاینده کودک آزاری رو به رو هستیم و برای بحران اجتماعی پدیدآورنده آن نیز هیچ کار مفیدی انجام نداده‌ایم، منطقاً باید انتظار داشته باشیم که در آینده با خشونت سیاسی رو به رو شویم؛ اگر به فعالیت تشکلی‌های مدنی میدان داده‌ایم، اما از آن‌ها کارکردی فقط در حد روزنه اطمینان خواستیم و لذا نه خود برای حل بحران اجتماعی تصمیم درستی گرفتیم و نه به آن‌ها برای حل آن مجالی دادیم، باید انتظار گسترش انحرافات اجتماعی و حتی حرکت‌های سیاسی را - علی‌رغم وجود صوری تشکلی‌های مدنی - داشته باشیم. نظریه درماندگی آموخته شده سلینگمن (۱۹۷۵)، به نقل از اتکنیسون و همکاران، (۱۹۹۶) در توجیه رابطه افسردگی و اختلالات روانی مشابه آن با سرخوردگی از فعالیت‌های مدنی و سیاسی می‌تواند به‌کار آید، هر گاه فرد با فشار روانی مواجه باشد و از اقدام برای رفع عامل به وجود

آورنده نیز بازداشته شود، تدریجاً از این تلاش دست برمی‌دارد. اگر ممانعت از تلاش مزبور به قدر کافی شدید باشد، به دست برداشتن فرد از هر تلاشی می‌تواند بیانجامد و گاه این درماندگی چنان عظیم و عمیق است که حتی با رفع موانع اقدام نیز برطرف نمی‌شود و فرد همچنان در وضعیت افسردگی، بی‌تفاوتی، و بی‌عملی باقی می‌ماند که خود می‌تواند زمینه‌ساز انحرافات اجتماعی خطرناک‌تری نظیر اعتیاد باشد.

چنان که گفتیم، این‌ها همه فرضیه‌اند و فرضیه نیازمند آزمون است. با این حال شواهدی به نفع آن‌ها وجود دارد. مطابق نظریه فشار فرهنگی نارول (۱۹۶۲؛ به نقل از گر، ۱۹۷۱) اقتضاها و ممنوعیت‌های جامعه‌پذیری، فرد را تحت فشار روانی قرار می‌دهند و احتمال وقوع برخی کژکاری‌های شخصی (Personal Dysfunctions) از جمله روان نژندی، بیماری‌های روان‌تنی، خودکشی، قتل، و اعتیاد، متناسب با مقدار این فشار روانی افزایش می‌یابد. هم‌چنین اگر شیوع یکی از این کژکاری‌ها در جامعه بالا باشد، می‌تواند از وجود سرچشمه‌ای واحد خبر دهد و لذا باید انتظار واکنش‌های مختلف دیگر را هم داشت. رابطه سرخوردگی و ناکامی با ارتکاب جرم در مطالعات متعدد نشان داده شده است (گر، ۱۹۷۱). رابطه فشار اجتماعی با مصرف مواد (ویت و همکاران، ۲۰۰۳)، رابطه فقر، نابرابری اقتصادی و بیکاری با خودکشی، قتل، و تجاوز جنسی (مروا، ۱۹۹۶)، رابطه سرمایه اجتماعی و عضویت در شبکه‌های اجتماعی با شاخص‌های سلامت روان (کتل، ۲۰۰۱) و حتی با میزان مرگ و میر (اسکرایسکی و همکاران، ۲۰۰۳)، و سرانجام رابطه کودک آزاری با ضعف در شبکه اجتماعی خانواده، فقدان آموزش شغلی والدین، بیکاری مادر، و تعدادی عوامل دیگر (کریستوفرسن، ۲۰۰۰) برخی از روابط مؤید این فرضیه‌اند که تا کنون تأیید شده‌اند. با این حال فرضیه همچنان نیازمند تحقیق‌هایی است که دیرتر به آن‌ها اشاره خواهد شد.

## ۶) بررسی وضعیت موجود در ایران

بررسی روند بسیاری از مشکلات اجتماعی در کشور حاکی از افزایش روز افزون آن‌هاست. ذیلًا به برخی آمارها و شواهد در این زمینه اشاره می‌شود:

## ۶-۱) اعتیاد و سوء مصرف مواد

شواهد بسیاری در مورد افزایش شیوع مصرف مواد مخدر طی دو دهه اخیر وجود دارد. آمار کشفیات مواد مخدر در فاصله سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۷ از ۳۷۷۳۰ کیلوگرم به ۱۸۶۰۲۶ کیلوگرم رسیده است. عموماً میزان کشفیات حدود ۱۰ درصد کلی مواد توزیع شده برآورد می شود، لذا با توجه به اینکه طی سال های مزبور ۳۹۳ درصد و سالیانه به طور متوسط ۲۱/۸ درصد بر میزان کشفیات افزوده شده، به نظر می رسد این شاخص، ارزیابی مشخصی از روند شیوع اعتیاد و کلاً مصرف مواد نیز بدست دهد.

طی سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۷ تعداد افراد بازداشت شده در ارتباط با جرایم مواد مخدر رو به افزایش بوده و از ۱۶۶۳۰ نفر به ۱۹۱۶۱۵ نفر رسیده است. به عبارت دیگر طی ۱۸ سال به طور کلی ۱۰۵۲/۴ درصد و سالیانه ۵۸/۴ درصد افزایش داشته است. (مدنی قهفرخی، ۱۳۷۹).

مطالعات انجام شده درباره شیوع مصرف مواد افیونی نیز نتایج نگران کننده ای را نشان می دهد. در مطالعه «ارزیابی سریع وضعیت سوء مصرف مواد در ایران» (رزاقی و دیگران، ۱۳۷۸) تلاش شده تا با استفاده از داده های موجود، تخمینی از تعداد مصرف کنندگان مواد در کشور به دست آید. با استفاده از نتایج آزمایش ادرار از نظر مواد افیونی برای گواهی ازدواج، استخدام، اشتغال و اخذ گواهینامه رانندگی، در خوش بینانه ترین حالت، تعداد مصرف کنندگان مواد افیونی در حدود یک میلیون نفر تخمین زده شده است.

همچنین در سال ۱۳۷۹ طی پژوهشی با استفاده از داده های خام مطالعه مزبور، روند تغییرات بروز سوء مصرف مواد و الگوهای آن بررسی شد. تحلیل فراوانی بروز سالانه سوء مصرف مواد نشان داد که در طی ۳۰ سال گذشته (تا سال ۱۳۷۷) روند کلی سوء مصرف رو به افزایش بوده است. بر این اساس طی دوره زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷، میزان رشد متوسط بروز سوء مصرف مواد، سالانه ۸ درصد یعنی بیش از سه برابر میزان رشد جمعیت تخمین زده شده است. همچنین میزان رشد متوسط مصرف تزریقی در طی ۱۰ سال تا سال ۱۳۷۷،

سالانه ۳۳ درصد برآورد شده است. این مطالعه میزان رشد بروز مصرف مواد سال‌های اخیر در زنان را بیش از مردان نشان داده است. (برنامه کنترل مواد مخدر، ۱۳۷۹ به نقل از وزیران، ۱۳۸۲)

در بررسی «همه‌گیری شناسی سوء مصرف مواد در ایران» که در سال ۱۳۸۰ به همت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و با همکاری دفتر برنامه مواد و جرایم سازمان ملل (UNODC) به عمل آمد، برای نخستین بار نمونه‌گیری بسیار وسیعی در سطح کشور از مراجعان به اورژانس ۸۵ شهرستان شامل کل استان‌ها انجام گرفت. نتایج این بررسی بر وجود حداقل ۳/۷۶۱/۰۰۰ نفر مصرف‌کننده مواد افیونی از جمله تریاک، شیره، هرویین، و بوپرنورفین (Buprenorphine) دلالت می‌کند که از این تعداد ۳/۳۱۳/۰۰۰ نفر بیش از یک سال بوده که مواد مصرف می‌کرده‌اند. از این تعداد ۲/۵۴۷/۰۰۰ نفر را می‌توان دچار مصرف مشکل‌آفرین (سوء مصرف یا وابستگی) دانست که در ۱/۳۹۰/۰۰۰ نفر از آن‌ها در حد سوء مصرف (Abuse) به معنای اخص کلمه و در ۱/۱۵۸/۰۰۰ نفر آن‌ها در حد اعتیاد یا وابستگی (Dependency) بود. همچنین ۱/۲۱۴/۰۰۰ نفر مصرف‌کننده تغنی تلقی شدند. (وزیران، ۱۳۸۲).

با عنایت به این مطالعات برخی برآوردها حاکی از افزایش مجدد سوء مصرف‌کنندگان در سال ۱۳۸۲ است. بر این اساس میزان کل مصرف مواد افیونی در سال ۱۳۸۲ به ۴/۳۸۷/۰۰۰ نفر، مصرف مشکل‌آفرین (سوء مصرف یا اعتیاد) مواد افیونی به ۲/۹۷۱/۰۰۰ نفر، سوء مصرف مواد افیونی (به معنای اخص کلمه) به ۱/۶۲۱/۰۰۰ نفر و اعتیاد (وابستگی) به مواد افیونی به ۱/۳۵۰/۰۰۰ نفر بالغ می‌شود. (وزیران، ۱۳۸۲).

در مجموع به نظر می‌رسد که میزان سوء مصرف و وابستگی به مواد در کشور ما نگران‌کننده باشد و لذا می‌توان نتیجه گرفت که کشور با بحران اعتیاد رو به روست. (وزیران، ۱۳۸۲).



## ۶-۲) خودکشی

در فاصله سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ تعداد پرونده های تشکیل شده اقدام به خودکشی در کشور افزایش قابل توجهی داشته و از ۲۰۶ مورد به ۳۲۷۵ مورد رسیده است یعنی در فاصله ۲۰ سال تقریباً ۱۵ برابر شده است. (مدنی قهفرخی، ۱۳۷۹).

تعداد خودکشی منجر به فوت نیز طی سال های گذشته روند فزاینده ای داشته و از ۹۲۲ مورد در سال ۱۳۷۳ به ۳۱۴۳ مورد در سال ۱۳۷۸ رسیده است و به عبارت دیگر ۲۴۰/۹ درصد رشد داشته که به طور متوسط سالانه ۵۰ درصد بر تعداد خودکشی های موفق افزوده شده است. براساس مطالعات انجام شده بالاترین نسبت خودکشی مربوط به گروه سنی ۱۹-۱۵ سال و ۲۴-۲۰ سال است (محسنی، ۱۳۷۲). در سال های ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۲ سالانه حدود ۱۵۰۰ تا ۲۷۰۰ مورد مرگ مشکوک به خودکشی در میان کودکان و نوجوانان ثبت شده است که بیشترین میزان شیوع آن در گروه سنی ۱۳ تا ۱۷ سال بوده است. اگر چه از موارد ارجاع و بستری اقدام کنندگان به خودکشی در بخش های روانپزشکی اطفال و مسمومان، آمار منسجمی در دست نیست، اما بین سال های یاد شده حدود ۲۷۵۰ تا ۳۰۵۰ مورد مشکوک به خودکشی گزارش شده که اکثر آن ها به طور سرپایی مداوا شده اند (جلیلی، ۱۳۸۲).

در یک بازنگری که بین سال های ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰ در آمار خودکشی در کشور به عمل آمد افزایش حدود ۴۲۵۰ مورد خودکشی (کل موارد) در کشور ملاحظه شده که بخش مهمی از این افزایش بر اثر تزریق درون عروقی مواد مخدر بوده است.

طی سال های پس از جنگ (۱۳۶۸) و خصوصاً از آغاز دهه ۱۳۷۰ شیوع خودکشی در برخی استان های بسیار محروم کشور از جمله ایلام، کهگیلویه و بویر احمد و کرمانشاه به مرز خطرناکی رسیده است.

در ایلام در سال ۱۳۷۶ تعداد ۳۳۸ مورد اقدام به خودکشی گزارش شده که معادل ۶۸ نفر در صد هزار نفر جمعیت است. تعداد خودکشی منجر به فوت در این استان برابر ۱۶ مورد در صد هزار نفر جمعیت گزارش شده و در سال ۱۳۷۶ میزان خودکشی در کرمانشاه ۱۲ مورد در صد هزار نفر جمعیت گزارش شده است. (جمشید زاده، ۱۳۸۰).

برخی گزارش‌ها حکایت از آن دارد که روزانه ۱۰ نفر در تهران میل به خودکشی پیدا می‌کنند. (روزنامه صبح امروز ۷۸/۷/۱۹).

### ۳-۶) ضرب و جرح

تعداد پرونده‌های تشکیل شده در حوزه استحضایی نیروی انتظامی در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ از ۲۴۳۹۸ فقره به ۸۰۴۶۸ فقره رسیده است، یعنی در فاصله ۲۰ سال معادل ۲۲۹/۸ درصد و سالیانه بطور متوسط ۱۱/۵ درصد رشد را نشان می‌دهد. (مدنی قهفرخی، ۱۳۷۹). همچنین در فاصله سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۰ تعداد پرونده‌های مختومه در محاکم دادگستری از ۲۳۲۷۸۱ فقره به ۴۰۴۹۳۷ فقره رسیده که نشان دهنده ۷۳/۹ درصد رشد است. البته این آمار بیانگر پرونده‌های تشکیل شده در یک سال به علاوه پرونده‌های بلاتکلیف سال‌های پیش است که با افزایش کارکرد و تعداد قضات در محاکم دادگستری نیز ارتباط دارد. بنابراین درحالی که سرعت رشد پرونده‌های قضایی تشکیل شده در حوزه استحضایی نیروی انتظامی نزدیک به ۱۱/۵ درصد است، رشد پرونده‌های مختومه در دستگاه قضایی سالانه تنها معادل ۱۰/۵۶ درصد گزارش شده که این به معنای تراکم بیشتر پرونده‌ها در دستگاه قضایی است. (مدنی قهفرخی و دیگران، ۱۳۸۱).

### ۴-۶) قتل

در سال ۱۳۷۰ تعداد وقوع قتل در کشور ۹۹۸ فقره گزارش شده، که در سال ۱۳۷۷ به ۱۳۵۸ فقره رسیده است. در برخی موارد گزارش‌هایی از وقوع تعداد بیشتری قتل در این سال از سوی مسئولان مطرح می‌شود و گاه تعداد آن تا ۲۷۰۰ فقره می‌رسد. (روزنامه صبح امروز ۷۸/۷/۱۹) در سال ۱۳۸۰ تعداد پرونده‌های تشکیل شده به دلیل قتل عمد به ۱۵۷۷ فقره رسیده است. به عبارت دیگر در فاصله یک دهه اخیر تعداد این پرونده‌ها ۱/۵ برابر شده است. برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های پدیده قتل در سال‌های اخیر در کشور به قرار زیر است:

۱ - میزان رشد قتل در کشور، صعودی بوده و انتظار می‌رود با توجه به جوان بودن جمعیت کشور و رسیدن انبوه جمعیت به دهه ۳۰، این پدیده بیش از گذشته بروز و ظهور داشته باشد.

۲ - عمده کسانی که مرتکب قتل می‌شوند، در طبقه سنی جوان (۱۵ تا ۲۹ ساله) قرار دارند.

۳ - براساس گزارش پزشکی قانونی، مهم‌ترین علت قتل در شهرهای بزرگ نزاع‌های خیابانی است که ۶۷ درصد از کشته‌شدگان آن‌ها در سنین ۲۰ تا ۳۰ سال قرار دارند. فقط در فاصله دو سال (۷۴ تا ۷۵) تعداد نزاع‌های خیابانی ۴۵ درصد رشد داشته است. (آقای، ۱۳۷۸).

#### ۵-۶) اختلالات روانی

اگرچه مطالعات همه‌گیرشناسی اختلالات روانی در کشور ما هنوز چندان گسترده و وسیع نیست اما همین مطالعات محدود فعلی دلالت بر آن دارد که میزان شیوع اختلالات مذکور بین ۱۱/۹ تا ۲۳/۸ درصد است. (محمدی و دیگران، ۱۳۸۱).

در مطالعه‌ای که در سال ۱۳۷۸ در قالب « طرح ملی سلامت و بیماری » در کشور انجام شده ۳۵۰۱۴ نفر افراد ۱۵ سال و بالاتر مورد ارزیابی قرار گرفتند. نتایج این مطالعه نشان داد که در مجموع ۲۱ درصد افراد مورد مطالعه به نوعی از اختلالات روانپزشکی رنج می‌برند (نوریالا، ۱۳۸۱).

براساس مطالعه مذکور بالاترین میزان شیوع اختلالات روانی در کشور مربوط به استان‌های چهارمحال بختیاری و گلستان به ترتیب با ۳۸/۹ و ۳۷/۳ درصد و پایین‌ترین میزان مربوط به استان یزد با ۱۱/۷ درصد بوده است. مطابق نتایج بدست آمده از این مطالعه، میزان شیوع اختلالات روانپزشکی، همبستگی معناداری با سن دارد. همچنین میزان این اختلالات در افراد مطلقه، بیوه، متاهل، افراد بیکار، بازنشسته، خانه‌دار بیش از سایر گروه‌ها بوده است. در آخرین مطالعه‌ای که در زمینه شیوع اختلالات روانی صورت گرفت نمونه‌ای از

افراد ۱۸ سال و بالاتر در سراسر کشور مورد معاینه قرار گرفتند. در این مطالعه بر تشخیص اختلالات جدی که نیازمند خدمات روانپزشکی هستند، تأکید شده بود. مطابق نتایج بدست آمده ۱۰/۸۷ درصد جمعیت ۱۸ ساله و بالاتر کشور از بیماری‌های روانی رنج می‌برند. میزان شیوع اختلالات مذکور به ترتیب در افراد مطلقه (۲۲/۳ درصد)، بیوه (۲۰/۱۶ درصد) و افراد متأهل (۱۱/۳۴ درصد) بیش از دیگر گروه‌ها بوده است. (محمدی و دیگران، ۱۳۸۱).

اگرچه بر اساس اطلاعات فوق نمی‌توان در مورد روند شیوع اختلالات روانی در ایران به جمع‌بندی قطعی دست یافت، اما به نظر می‌رسد جمعیت کثیری از جامعه ایران دچار اختلالات روانی جدی هستند.

## ۷) جمع‌بندی وضع موجود و پیش‌بینی آینده

شواهد موجود، از بحرانی در جامعه ایران حکایت می‌کند که جلوه‌های گوناگونی چون افزایش جرایم، قتل، خودکشی، اعتیاد، و اختلالات روانی دارد و فرضیه ما درصدد یافتن چارچوب واحدی برای تبیین این جلوه‌ها و جلوه‌های متکثر دیگر بوده است. مطابق فرضیه ما، این‌ها همه عوارض گوناگون پدیده واحدی (ناکامی) هستند که انتظار می‌رود در صورت لاینحل ماندن آن، تداوم و حتی تشدید پیدا کنند. حتی تحول کیفی این عوارض - مثلاً روش‌های فجیع و بی‌سابقه قتل یا سوء مصرف مواد جدید - را نیز می‌توان پیش‌بینی کرد، کما اینکه طبق برخی شواهد موردی به نفع پدید آمدن آن‌ها در حال حاضر احتمال گسترش بیشتر آن‌ها در آینده نیز در دست است. البته پا به پای رشد این عوارض بحرانی، راه‌حلی نیز پدید می‌آیند و رشد می‌کنند که فرضیه قادر به تبیین آن‌ها نیز هست. این راه حل‌ها شامل برخورد‌های سیاسی خشونت‌بار (شورش و انقلاب)، سیاسی غیر خشونت‌بار (اصلاح طلبی) و غیرسیاسی غیر خشونت‌بار (فعالیت‌های مدنی) هستند که مطابق فرضیه، با یکدیگر و با انحرافات اجتماعی و اختلالات روانی رابطه‌ای تعادلی دارند و نهایتاً اگر ناکامی - که پدید آورنده اصلی همه آن‌ها و خود نتیجه بحران اجتماعی است - برطرف نشود، به تدریج شاهد تغییر تعادل آن‌ها از غیر خشونت‌بار به خشونت‌بار و از غیر سیاسی به سیاسی

خواهیم بود.

## ۸) پیشنهاد برای پژوهش های آینده

چنان که به کرات گفته ایم، موضوع مقاله صرفاً طرح یک فرضیه برپایه نظریه ها و تحقیقات موجود بوده است. نیک می دانیم که این پایه برای آنکه فرضیه به یک نظریه تبدیل شود، کفایت نمی کند و این مهم علاوه بر آن مبانی، هم چنان نیازمند شواهد بیشتری است. مثلاً پیش از هر تحقیق در شرایط ایران برای رد یا قبول فرضیه پیشنهاد شده، لازم است معلوم شود که آیا ایران در وضعیت بحران اجتماعی قرار دارد یا نه؟ دستیابی به تعریفی از بحران اجتماعی که مورد اجماع کامل یا قابل توجه متخصصان مرتبط باشد؛ و سپس جمع آوری اطلاعات مرتبط با آن تعریف برای نیل به این مقدمه لازم است. و آنگاه پس از این کار است که می توان پرسید آیا بحران اجتماعی به ناکامی و سرخوردگی منجر می شود یا نه؟ نظریه بندورا که مبنای طراحی فرضیه ما قرار گرفته است، از ناکامی شروع کرده، ولی به جای تأکید بر علل، عمدتاً به آثار و عوارض آن پرداخته است. کاربرد و بسط این نظریه در بحران های اجتماعی مستلزم آن است که رابطه این دو نیز پیشتر معلوم شده باشد. پس از طی دو مقدمه یاد شده لازم است رابطه ناکامی با انواع واکنش های برشمرده در این فرضیه، به ویژه با واکنش های غیرسیاسی، نیز معلوم شود. بندورا صرفاً به طیف وسیع واکنش هایی که در پی ناکامی و سرخوردگی پدید می آیند، اشاره کرده و برخی از مهم ترین واکنش های یاد شده در این فرضیه مثل افزایش فعالیت مدنی هرگز مورد توجه او قرار نگرفته است. لازم است در یک مطالعه میدانی، این طیف شناسایی و براساس آن، فرضیه، اصلاح و غنی تر شود. گذشته از این یکی از مهم ترین مدعاهای فرضیه وجود رابطه تعادلی میان انواع این واکنش هاست که این هم در تحقیق میدانی می باید آزموده شود. به ویژه وجود چنین رابطه ای میان دو نوع واکنش سیاسی و غیرسیاسی و نیز پرخاشگرانه و غیر پرخاشگرانه علی رغم وجود برخی شواهد موردی و پراکنده می باید به شکلی منسجم تر و دقیق تر آزموده شود. در صورت تأیید همه این فرضیه های فرعی و براساس پاسخ به این سؤال هاست که می توان فرضیه را پذیرفت و ملاک پیش بینی و عمل قرار داد.

- ۱- آبراکرامبی، نیکلاس. هیل، استفن. ترمز، برایان. اس (۱۳۷۰). فرهنگ جامعه‌شناسی (ترجمه حسن پویان) انتشارات چاپخش، چاپ دوم.
- ۲- آقای، علی اکبر (۱۳۷۸). جوانی جمعیت و خشونت. فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۶۵، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳- اتکینسون آر.سی.، اهمیت ای.ای.، بم دی. جی. و هوکسما اس. ان (۱۹۹۶). زمینه روان‌شناسی هیلگارد، جلد دوم (ترجمه دکتر حسن رفیعی)، تهران: انتشارات ارجمند و شهراب. صص ۷۳-۶۷ و ۱۳۳.
- ۴- برچر، مایکل. ویلکنتفلد. جانانان. بحران، تعارض و بی‌ثباتی. (ترجمه علی صبحدل) پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۵- پای، لوسین دبلیو. و دیگران (۱۳۸۰). بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی (ترجمه غلامرضا خواجه سروی) پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۶- جلیلی، بهروز (۱۳۸۲). خودکشی اورژانس‌ترین اورژانس روانپزشکی اطفال. فصلنامه رفاه اجتماعی، سال دوم شماره ۷، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- ۷- جمشید زاده، فرخ لقا. رفیعی، حسن. یاسمی، محمد تقی. اعظم، کمال (۱۳۸۲). روند خودکشی و اقدام به خودکشی در استان ایلام. فصلنامه رفاه اجتماعی، سال سوم، شماره ۱۲، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- ۸- رزاقی، عمران محمد و دیگران (۱۳۷۹). اوزیابی سریع وضعیت مواد در ایران. معاونت امور فرهنگی و پیشگیری سازمان بهزیستی کشور با همکاری دفتر برنامه کنترل مواد سازمان ملل متحد در ایران.
- ۹- رفیعی، حسن (۱۳۸۰). مشکل اجتماعی: دستور کار نظام رفاه اجتماعی. فصلنامه رفاه اجتماعی، سال اول، شماره ۹، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- ۱۰- سخاوت، جعفر (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی. دانشگاه پیام نور.
- ۱۱- گرتد. آر (۱۹۷۱). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند (ترجمه علی مرشدی زاد). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. صص ۲۴۲-۲۵۱.
- ۱۲- گسن، امون (۱۳۸۲). بحران سیاست‌های جنایی کشورهای غربی (ترجمه دکتر علی حسینی نجفی ابرندآبادی). مجله تحقیقات حقوقی.
- ۱۳- محسنی، منوچهر (۱۳۷۹). بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی- فرهنگی در ایران، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور.
- ۱۴- محمدی، محمد رضا و دیگران (۱۳۸۱). بررسی همه‌گیرشناسی اختلالات روانپزشکی در ایران. مرکز ملی تحقیقات علوم پزشکی کشور.

- ۱۵ - مدنی قهفرخی، سعید. حمصیان اتفاق، منصوره. حق جو، ناصر (۱۳۸۱)، پیامدهای فقر در ایران. مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- ۱۶ - مدنی قهفرخی، سعید (۱۳۷۹)، آسیب‌ها، انحرافات اجتماعی، فقر در ایران. دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- ۱۷ - مرکز آمار ایران، سالنامه‌های آماری ۱۳۵۹-۱۳۸۱
- ۱۸ - نوربالا، احمد علی: محمد، کاظم. باقری یزدی، سیدعباس. یاسمی، محمد تقی (۱۳۸۱). بررسی وضعیت سلامت روان در افراد ۱۵ سال و بالاتر در جمهوری اسلامی ایران. مجله حکیم، دوره پنجم، شماره اول.
- ۱۹ - وزیران، محسن (۱۳۸۲). مروری بر برنامه‌های کاهش تقاضای مواد در ایران و توصیه‌هایی برای برنامه‌های توسعه راهبردی کشور. فصلنامه رفاه اجتماعی، سال سوم، شماره ۹، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- 20 - Merva, M. (1996), **Economic Outcomes and Mental Health**, unpublished report.
- 21 - Cattell, V. (2001), **Poor People, Poor places, and Poor Health: the Mediating Role of Social Networks and Social Capital**, In **Social Science and Medicine**, 52:15-16.
- 22 - Skrabski, A. Kopp, M. and Kawachi, I. (2003), **Social Capital in a Changing Society : Cross – sectional Associations with Middle-aged Female and Mortality Rates**. In **Jepidemiol Community Health**, 57:114-116
- 23 - Christoffersen MN (2000), **Growing up with Unemployment**, A Study of Parental Unemployment and Childrens Risk of Abuse and Neglect Based on National Longitudinal 1973 Birth Cohorts in Denmark. In **Childhood** 7 (4) :421-438.
- 24 - Dewit, H. Soderpalm, All. Nikolayev, I. Young, E. (2003), **Effects of Acute Social Stress on Alcohol Consumption in Healthy Subjects**. In **Alcohol Clin Exp Res**, 27(8) : 1270-7 .
- 25 - Eliasson, Charlotte. Chadotie, kreutof. (2001), **On Currency Crisis Model: A Continuous Crisis Definition**, <http://www.Economia.uniroma.it/Ceis/Conferenze-Convegna2001/pap...>

## References

منابع

- 26 - Burford, Chris. ( 1999 ), **Re: Definition of Crisis**, [Squatwk.ca/Ibo-talk/qq07/0070.html](http://Squatwk.ca/Ibo-talk/qq07/0070.html)
- 27 - Scarpiti, FR. Andersen, ML. ( 1992 ) **Social Problems**, Harper Collins, New York.